

پیش‌خواب

«داریوش همایون» در آیینه یک پژوهش‌نویسنشار

شاه‌دوستی که نهایتاً به زندان «خدیگان» افتاد!

■ **شاهد توحیدی**



انری که هم‌اینگ می‌رود، در معرفی آن سخن می‌رود، در عداد مرکز اسناد انقلاب اسلامی است که برای اطلاع جوانان از تاریخ معاصر ایران و رجال آن منتشر می‌شود و تاکنون عناوین فراوانی و متنوعی را دربر گرفته است. در یکی از این آثار، زمانه و کارنامه داریوش همایون از ابواب جمعی حکومت پهلوی دوم بازخوانی و تحلیل شده است. این اثر از سوی مصطفی جوان و با نظر به اسناد و آثار منتشره در باب زندگی همایون به رشته تحریر درآمده است. تارنمای ناشر در باب موضوع این کتاب به نکات پی‌آمده اشارت کرده و آورده است:

«تاریخ معاصر ایران یکی از پیچیده‌ترین و پرفراز و فرودترین دوره‌های تاریخی این دیار است. مقطع زمانی حساسی که در آن، کشور مادچار تغییرات تحولات ژرفی شد. یکی از راه‌های حصول شناخت نسبتاً دقیق و جامع از تاریخ معاصر ایران به‌ویژه دوره پهلوی، بررسی زندگانی اشخاصی است که زمام امور را در دست داشته‌اند. این پژوهش جهت شناخت و بازشناسی نقش داریوش همایون، در تحولات دوره پهلوی انجام شده است. داریوش همایون فرزند نورالله، در پنجم مهر سال ۱۳۰۷ در تهران به دنیا آمد. دوره دبستان و دبیرستان خود را در تهران به پایان رساند و در رشته حقوق دانشگاه تهران به ادامه تحصیل پرداخت. دوره نوجوانی داریوش همایون، مقارن با رخداد جنگ



در داریوش همایون در کنار منوچهر گنجی در حاشیه‌یکی از مراسم سلام

جهانی دوم و سیاسالی ایران از نسوی متفقین بود. فعالیت‌های دیپلماتی او از همین برهه آغاز شد و در نیمه دهه ۲۰ به گروه شبه‌نظامیان انجمن وارد شد. داریوش همایون در دوران دانشجویی به عضویت احزاب پان ایرانیست، حزب ملت ایران و حزب سومکا درآمد. احزاب مذکور دارای عقاید افراطی ناسیونالیستی بودند و شاه‌پرستی را از ارکان اصلی وطن‌پرستی برمی‌شمردند. پس از کودتای ۲۸مرداد۳۲ که فعالیت احزاب سیاسی ممنوع شد، داریوش همایون به کار روزنامه‌نویسی وارد گردید. ابتدا کار خود را با انتشار مجله هنری جام‌جم آغاز کرد و سپس در بخش سرویس خارجی روزنامه اطلاعات فعالیت خویش را ادامه داد. در سال ۱۳۳۹، مدیریت سازمان کتاب‌های جیبی را عهده‌دار شد و پس از چندی مدیریت انتشارات مؤسسه فرانکلین را پذیرفت. همایون همچنین، به سمت دبیری سندیکا ی نویسندگان خبرنگاران مطبوعات نیز رسید. داریوش در سال ۱۳۴۶، روزنامه آیندگان را تأسیس کرد و با انتشار این جریده به دولت نزدیک شد و مشاور مطبوعاتی نخست‌وزیر شد. پس از آن که حزب رستاخیز در سال ۱۳۵۳ تأسیس گردید، داریوش همایون به این حزب پیوست و به سمت قائم مقامی حزب و همچنین وزارت اطلاعات و جهانگردی در دولت جمشید آموزگار دست یافت. یکی از اقدامات وی در دوران وزارت اطلاعات، چاپ مقاله شخص معمولی به نام احمد رشیدی مطلق، تحت عنوان ایران و استعمار سرخ و سیاه بود. در این مقاله با کمال بی‌شرمی، به حضرت امام‌خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی توهین شده بود. در هر حال اولین ثمره مقاله مزبور برکناری دولت آموزگار در ۴ شهریور ۵۷ بود که به تبع آن، داریوش همایون نیز از وزارت عزل شد. همایون در پی صدارت غلامرضا ازهاری دستگیر شد و در هنگامه پیروزی انقلاب اسلامی از ایران گریخت و با پایان حیات در خارج از کشور ساکن گشت…».

■ **نیم‌احمدپور**

در ۳۰ آبان ۱۳۱۸، عبدالحسین میرزا فرمانفرماییان رئیس‌الوزرای سابق ایران، نوه عباس میرزا نایب‌السلطنه و داماد مظفرالدین شاه قاجار در سن ۸۸سالگی درگذشت. او به هنگام مرگ دارای ۲۲ فرزند بود و کارنامه سیاسی مطولی که بخشی از تاریخ معاصر را اشغال کرده است. در سالمرگ او پی‌جوی علل دشمنی رضاخان یا وی شده‌ایم که به اشکال گوناگون بروز یافت. امید آنکه تاریخ پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **تبار فرمانفرماییان، در قامت خاندانی پرقدرت**

و **متمول**

در هر دوره از تاریخ، خاندان‌هایی را می‌بینیم که به لحاظ پیوند با قدرت، نفوذ و تمول فراوانی یافته‌اند. خاندان فرمانفرماییان – که عبدالحسین میرزا در رأس آن قرار دارد– در زمره آنهاست. تبار او در تاریخ معاصر ایران ردپاهایی در خور رصد دارد که بخشی از تأثیرات آن در مقاله کیناثر شریعت پارسا پژوهشگر تاریخ معاصر مورد اشارت قرار گرفته است:

«حضور خاندان‌های بزرگ و بانفوذ، جزو جدایی‌ناپذیر تاریخ معاصر ایران است. این خانواده‌ها به علت نسبت‌های فامیلی با حکومت‌ها همواره در رأس قدرت بودند و هر گاه شرایط اجازه می‌داد، از این قدرت و نفوذ به نفع خود استفاده و ثروت زیادی را جمع‌آوری می‌کردند. یکی از این خاندان‌های متمول و پرقدرت ایرانی خانواده فرمانفرماییان بود که به علت رابطه خویشاوندی با خاندان قاجار، همواره متمدی امورات مهم حکومتی بودند. این خاندان در دوره قاجار و از زمان فتحعلی‌شاه تا پایان سلطنت احمدشاه، در رأس قدرت بودند و با روی کار آمدن حکومت پهلوی از مناصب دولتی کنار گذاشته شدند، اما به علت نفوذ و ثروت فراوان، مورد توجه حکومت و شخص رضاشاه بودند و همواره از جانب آنها احساس خطر می‌کرد! به هر روی می‌توان نتیجه گرفت که خاندان‌های حکومتگر، همواره نقش بسیار مهمی در تاریخ معاصر

«

به شهادت تاریخ، پیش از انتخاب رضاخان برای حاکمیت بر ایران از سوی انگلیسی‌ها، آنان به نصرت‌الدوله فیروز نظر داشتند. با این همه و به دلایلی او مورد گزینش نهایی قرار نگرفت. این فرآیند از چشم قزاق دور نماند و به رغم همراهی فیروز با تحولات پس از کودتا پهلوی اول همساره او را یک تهدید قلمداد می‌کرد. سرانجام بهانه لازم به دست شاه آمد و نصرت‌الدوله به مرگ در سمنان رهنمون گشت!



علل و چند و چون دشمنی رضاخان

با عبدالحسین میرزا فرمانفرماییان

طمع و کینه‌ورزی قزاق به مال و اولاد مخدوم سابق خویش!

ایران ایفا کرده‌اند. فرمانفرما یکی از این خاندان‌های مشهور ایرانی بود. در این میان دو تن از اعضای این خاندان، یعنی فیروز میرزا و عبدالحسین میرزا توانستند متصدی مشاغل مهمی در دربار قاجار به شوند و اعتبار و ابروی این خاندان را حتی بعد از روی کار آمدن حکومت پهلوی نیز حفظ کنند. عبدالحسین میرزا با قبول حکمرانی ایالت‌های مهم و ایجاد ارتباط با دول خارجه و تأمین منافع آنها در ایالت‌های مذکور و همچنین دریافت پول از دولت مرکزی برای آرام کردن اوضاع، ثروت زیادی را از آن خود و خانواده‌اش کرد. از همین رو این خاندان حتی پس از روی کار آمدن حکومت پهلوی و برکناری شان از رأس قدرت، ثروت و موقعیت اجتماعی خود را از دست ندادند و همواره آن را حفظ کردند. هر چند که در مقاطعی خاص، مورد اپدأ رضاخان نیز قرار گرفتند…».

■ **عبدالحسین میرزا چگونه فامیل «فرمانفرماییان» را برای خود برگزید؟**

شاید در آغازین فرازها از این مقال به هنگام باشد که وجه تسمیه خاندان عبدالحسین میرزا به «فرمانفرماییان» را بدانیم، واقعیت این است که نامبرده به هنگام انتخاب فامیل در عهد رضاخان، با رندی به انتخاب این شهرت دست زد، چه اینکه قزاق نمی‌خواست تا مخدوم سابق خویش، همچنان با هویت شناخته شده‌اش زیست کند! هم‌راه فرمانفرماییان فرزند دم عبدالحسین میرزا در خاطراتش خاطر نشان کرده است:

«من مهرماه فرمانفرماییان، فرزند دهم پدرم عبدالحسین میرزا معروف به فرمانفرما هستم. معمولاً در پسوند نام اولاد ذکور خاندان قاجار به جای کلمه خان، میرزا می‌آوردند. در واقع کلمه میرزا که در پسوند نام اولاد قاجار به کار می‌رفت، تشخیص و امتیاز خاصی برای آنها در جامعه آن روز قلمداد می‌شد، زیرا اول‌این کلمه به جای کلمه خان، در پسوند نام سایر مردم به کار گرفته می‌شد، مضافاً افراد خارج از خاندان قاجار نیز همین که به مقام و درجه‌ای می‌رسیدند یا مختصر سواد ی بیشتر از سایرین کسب می‌کردند، همین کلمه

عاریخ

تاریخ ۶۰۴۰۶۰۸۵۲۳

در

عبدالحسین میرزا فرمانفرماییان در کنار فرزندانش نزدیکان خویش در تصویر نصرت‌الدوله فیروز و عریض فیروز دیده می‌شوند



رضاخان در دوره‌ای، نگهبان منزل عبدالحسین میرزا بود. با این همه قزاق پس از کودتای ۱۳ اسفند ۱۲۹۹ با مخدوم سابق خویش از دشمنی در آمد. عقده حقارت پهلوی اول از گذشته خویش با فرمانفرما، نصرت‌الدوله با اروپایی‌ها که می‌توانست برای شاه در دسرساز بوده باشد. نخستین مواجعه رضاخان با عبدالحسین میرزا، در دستگیری‌های گسترده پس از کودتا روی داد.

به تعبیر محمدتقی بهار «مدرس، شیخ حسین یزدی، حاج مجدالدوله، فرمانفرما، تیمورتاش، رهنما، دشتی، فرخی، فدائی و من و سید هاشم کیل و جماعتی کثیر از این قبیل همه حبس شدند. من در محبس نمره دو – که شبانه به آنجا وارد شدم – هنگامه عجیب و غوغای تماشایی دیدم؛ از پیر ۸۰ ساله تا پسر بچه ۱۴ ساله که او را با زیرشلواری از خانه کشیده و آورده بودند…».

■ **مرگ نصرت‌الدوله، زخم کاری رضاخان به عبدالحسین میرزا**

به شهادت تاریخ، پیش از انتخاب رضاخان برای حاکمیت بر ایران از سوی انگلیسی‌ها، آنان به نصرت‌الدوله فیروز نظر داشتند. با این همه و به دلایلی، او مورد گزینش نهایی قرار نگرفت. این فرآیند از چشم قزاق دور نماند و به رغم همراهی فیروز با تحولات پس از کودتا پهلوی اول همساره او را یک تهدید قلمداد می‌کرد. سرانجام بهانه لازم به دست شاه آمد و نصرت‌الدوله به مرگ در سمنان رهنمون گشت! اسیدمرتضی حسینی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این‌باره می‌نویسد:

«یکی از وقایعی که تأثیر زیادی بر فرمانفرما گذاشت، مرگ فرزند ارشدش فیروز فیروز مشهور به نصرت‌الدوله بود. او از چهره‌های شاخص اواخر قاجار و پهلوی اول بود که طی دوران زندگی خود مناصبی چون وزارت عدلیه، خارجه، داد‌گستری و مالیه را بر عهده داشت و در ادوار چارم، پنجم و ششم نماینده مجلس شورای ملی بود. نصرت‌الدوله یک‌بار در سال ۱۳۰۸ به اتهام ارتشا بازداشت شد و به چهار ماه زندان، محرومیت از خدمات اجتماعی و پرداخت غرامت محکوم شد. وقتی در سال ۱۳۰۹ به سبب بیماری ازادش کردند تا سال ۱۳۱۵ مشغول بسدگی و رونق بخشیدن به املاکش بود تا اینکه بار دیگر در این سال بازداشت و این بار به زندان سمنان منتقل شد. درباره دلایل بازداشت دوب نصرت‌الدوله دو روایت وجود دارد؛ یکی اتهام همکاری با سردار اسعد بختیاری برای برانداختن رژیم پهلوی و دیگری دادن اطلاعات به یک تبعه فرانس، برای فسادسازی علیه رژیم رضاخان، گفته می‌شود چندی پیش از بازداشت نصرت‌الدوله، جراید فرانسه مطالبی درباره دیکتاتوری رضاشاه و نصرت‌الملک مردم نوشته‌اند. در پی این واقعه رکن‌الدین مختاری رئیس وقت شهرنایی، انگشت اتهام را متوجه نصرت‌الدوله کرد که چنین اطلاعاتی را به دیپلماتی فرانسوی داده که مستأجرش بود و روابط گرمی با او داشت. اینچنین بود که یکسال

پس از توقیف وی و انتقالش به زندان سمنان، در دی ۱۳۱۶ خیر مرگش – که به عقیده بسیاری مشکوک به نظر می‌رسید– را به فرمانفرما دادند. فرمانفرما به نصرت‌الدوله پیش از دیگر فرزندانش علاقه داشت و مرگ او تأثیر بدی در روحه‌اش گذاشت. فشار دستگاه در جلوگیری از برگزاری مراسم تشییع و تحیم، اندوه فرمانفرما را دوچندان کرد. رضاشاه همچنین بازماندگان نصرت‌الدوله را مکلف کرد تا رشوه ۲۸هونری انگلستان به نصرت‌الدوله در عقد قرارداد ۱۹۱۹ را به دولت بازگردانند. فرمانفرما برای تأمین وجه درخواستی مقدار قابل توجهی از اموالش را بفروخت. در همان سال رضاشاه باغ‌شاه را نیز تصرف کرد. مرگ نصرت‌الدوله و ضبط اموال فرمانفرما از نسوی رضاشاه، او را ضعیف و ناتوان کرد و باعث شد در دو سال پایان عمر گوشه‌نشینی اختیار کند. عبدالحسین فرمانفرما سرانجام در ۳۰ آبان ۱۳۱۸، پس از دو سکنه مغزی پیاپی در سن ۷۰سالگی، در باغ ییلاقی خود واقع در رضوانیه شمیران درگذشت…».

■ **رضاخان در هیئت گره‌های سیاه که نقشه ایران را می‌بلعد!**

گفتیم که رضاخان به نصرت‌الدوله نگاه‌ی مثبت نداشت. تنها رویدادی کوچک می‌توانست، این سوسوطن را به یک انتقام‌جویی تمام عیار مبدل سازد. آن رویداد چاپ کار یکاتوری از رضاخان در جریده‌ای فرانسوی بود که قزاق را به سنان گره‌های در حال بلعیدن ایران نشان می‌داد! ستاره مفرط رضاشاه در تصاحب املاک دیگران، گریه شرح ماجرا می‌گوید:

«در جراید فرانسوی، کار یکاتوری نقاد ی در باره رضاخان درج شده بود. این طرح به نشان علاقه مفرط رضاشاه در تصاحب املاک دیگران، گریه سیاهی به شکل رضاشاه را نشان می‌داد که در حال بلعیدن نقشه ایران بود! زیر کار یک‌نقوشه نوشته بودند گره به ایرانی رضاشاه از تشبیه گوشه به گره به، در زبان فرانسه واژه گره به همان صورت شاه تلفظ می‌شود، به شدت خشمگین بود و دولت فرانسه را به قطع رابطه تهدید کرد. او نصرت‌الدوله را متهم کرد که در این قضیه نقش داشته است و

سر گشتگی دریافت که این نام و تعدادی نام‌های مشابه دیگر، پیش از آن به ثبت رسیده‌است! بعدها متوجه شد مأموری از طرف شاه این نام‌ها را به دروغ به ثبت رسانده تا پدرم را از به ارث گذاشتن این لقب، به هر شکل برای آینده باز دارد، اما از نام فرمانفرماییان غفلت شده بود، شاید به این دلیل که زیاد آهنگ ارمنی داشت و به این ترتیب، پدرم را برگزید…».

■ **کودتای رضاخان، واژگونی اقبال عبدالحسین میرزا**

رضاخان در دوره‌ای، نگهبان منزل عبدالحسین میرزا بود. با این همه قزاق پس از کودتای ۱۳ اسفند ۱۲۹۹، با مخدوم سابق خویش از در دشمنی در آمد. در این‌باره علل فراوانی ذکر شده است. عقده حقارت پهلوی اول از گذشته خویش با فرمانفرما، املاک و ثروت گسترده او و نیز ارتباط فرزندش نصرت‌الدوله با اروپایی‌ها که می‌توانست برای شاه در دسرساز بوده باشد. نخستین مواجعه رضاخان با عبدالحسین میرزا، در دستگیری‌های گسترده پس از کودتا روی داد.

به تعبیر محمدتقی بهار «مدرس، شیخ حسین یزدی، حاج مجدالدوله، فرمانفرما، تیمورتاش، رهنما، دشتی، فرخی، فدائی و من و سید هاشم کیل و جماعتی کثیر از این قبیل همه حبس شدند. من در محبس نمره دو – که شبانه به آنجا وارد شدم – هنگامه عجیب و غوغای تماشایی دیدم؛ از پیر ۸۰ ساله تا پسر بچه ۱۴ ساله که او را با زیرشلواری از خانه کشیده و آورده بودند…».

■ **مرگ نصرت‌الدوله، زخم کاری رضاخان به عبدالحسین میرزا**

به شهادت تاریخ، پیش از انتخاب رضاخان برای حاکمیت بر ایران از سوی انگلیسی‌ها، آنان به نصرت‌الدوله فیروز نظر داشتند. با این همه و به دلایلی، او مورد گزینش نهایی قرار نگرفت. این فرآیند از چشم قزاق دور نماند و به رغم همراهی فیروز با تحولات پس از کودتا پهلوی اول همساره او را یک تهدید قلمداد می‌کرد. سرانجام بهانه لازم به دست شاه آمد و نصرت‌الدوله به مرگ در سمنان رهنمون گشت! اسیدمرتضی حسینی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این‌باره می‌نویسد:

«یکی از وقایعی که تأثیر زیادی بر فرمانفرما گذاشت، مرگ فرزند ارشدش فیروز فیروز مشهور به نصرت‌الدوله بود. او از چهره‌های شاخص اواخر قاجار و پهلوی اول بود که طی دوران زندگی خود مناصبی چون وزارت عدلیه، خارجه، داد‌گستری و مالیه را بر عهده داشت و در ادوار چارم، پنجم و ششم نماینده مجلس شورای ملی بود. نصرت‌الدوله یک‌بار در سال ۱۳۰۸ به اتهام ارتشا بازداشت شد و به چهار ماه زندان، محرومیت از خدمات اجتماعی و پرداخت غرامت محکوم شد. وقتی در سال ۱۳۰۹ به سبب بیماری ازادش کردند تا سال ۱۳۱۵ مشغول بسدگی و رونق بخشیدن به املاکش بود تا اینکه بار دیگر در این سال بازداشت و این بار به زندان سمنان منتقل شد. درباره دلایل بازداشت دوب نصرت‌الدوله دو روایت وجود دارد؛ یکی اتهام همکاری با سردار اسعد بختیاری برای برانداختن رژیم پهلوی و دیگری دادن اطلاعات به یک تبعه فرانس، برای فسادسازی علیه رژیم رضاخان، گفته می‌شود چندی پیش از بازداشت نصرت‌الدوله، جراید فرانسه مطالبی درباره دیکتاتوری رضاشاه و نصرت‌الملک مردم نوشته‌اند. در پی این واقعه رکن‌الدین مختاری رئیس وقت شهرنایی، انگشت اتهام را متوجه نصرت‌الدوله کرد که چنین اطلاعاتی را به دیپلماتی فرانسوی داده که مستأجرش بود و روابط گرمی با او داشت. اینچنین بود که یکسال

پس از توقیف وی و انتقالش به زندان سمنان، در دی ۱۳۱۶ خیر مرگش – که به عقیده بسیاری مشکوک به نظر می‌رسید– را به فرمانفرما دادند. فرمانفرما به نصرت‌الدوله پیش از دیگر فرزندانش علاقه داشت و مرگ او تأثیر بدی در روحه‌اش گذاشت. فشار دستگاه در جلوگیری از برگزاری مراسم تشییع و تحیم، اندوه فرمانفرما را دوچندان کرد. رضاشاه همچنین بازماندگان نصرت‌الدوله را مکلف کرد تا رشوه ۲۸هونری انگلستان به نصرت‌الدوله در عقد قرارداد ۱۹۱۹ را به دولت بازگردانند. فرمانفرما برای تأمین وجه درخواستی مقدار قابل توجهی از اموالش را بفروخت. در همان سال رضاشاه باغ‌شاه را نیز تصرف کرد. مرگ نصرت‌الدوله و ضبط اموال فرمانفرما از نسوی رضاشاه، او را ضعیف و ناتوان کرد و باعث شد در دو سال پایان عمر گوشه‌نشینی اختیار کند. عبدالحسین فرمانفرما سرانجام در ۳۰ آبان ۱۳۱۸، پس از دو سکنه مغزی پیاپی در سن ۷۰سالگی، در باغ ییلاقی خود واقع در رضوانیه شمیران درگذشت…».

■ **رضاخان در هیئت گره‌های سیاه که نقشه ایران را می‌بلعد!**

گفتیم که رضاخان به نصرت‌الدوله نگاه‌ی مثبت نداشت. تنها رویدادی کوچک می‌توانست، این سوسوطن را به یک انتقام‌جویی تمام عیار مبدل سازد. آن رویداد چاپ کار یکاتوری از رضاخان در جریده‌ای فرانسوی بود که قزاق را به سنان گره‌های در حال بلعیدن ایران نشان می‌داد! ستاره مفرط رضاشاه در تصاحب املاک دیگران، گریه شرح ماجرا می‌گوید:

۹ جوان

روزنامه جوان | شماره ۶۹۰۳

از همین روست که همه خانواده متفق القولند که نصرت‌الدوله گرفتار مجازاتی به ناحق شده است. چنانچه خود نصرت‌الدوله هم پیش از این مرگ ناهنگام و تلخ، برای پدرش که بسیار دوستش می‌داشت، طی نامه‌ای چنین نوشته بود: پدر عزیزم! من می‌میرم، بی گناه نسبت به مخلوق و برای دشمنی بی‌جهت از طرف آنها و اما نسبت به خالق آنچه در این مدت فکر و جست‌وجو در خود کرده‌ام، گناهی که قابل چنین کیفر باشد، نیافتادم…».

■ **شب واقعه در سمنان**

سید کاظم آقا شریعت پناهی فردی است که نصرت‌الدوله فیروز در دوره تبعید به سمنان، به اراده شهرنایی در منزل او ساکن شد. او روایت شب واقعه را به ترتیب بی‌آمده به تاریخ سپرده است: «شهربانی سمنان تصمیم گرفت که نصرت‌الدوله فیروز را در سمنان و منزل مسکونی بنده تحت‌نظر نگه دارد. معلوم می‌شود که شهربانی سمنان در آن زمان، محرمانه با مرکز مکاتبه کرده و حیاط بیرونی منزل ما را برای اقامت نصرت‌الدوله فیروز مناسب تشخیص داده است. بدون آنکه به بنده اطلاعی بدهند، یک شب عده‌ای افسر و پاسبان مأمور آگاهی به خانه بیرونی ما آمدند و اتاق‌های آنجا را تصرف کردند! رئیس شهربانی وقت سمنان با کمال عذرخواهی سخننایی بیان کرد و گفت: از مرکز دستورات داریم که نصرت فیروز را در منزل شما مسکن دهیم و البته چند نفر مأمور آگاهی و پاسبان هم برای حفاظت، شب و روز در اینجا اقامت خواهند داشت. در آن هنگام شهربانی سمنان، قسمت بیرونی منزل ما را اشغال کرده بود.

از اتاق‌های اندرونی ما دو اتاق هم برای مأمورین شهربانی و آگاهی اختصاص داده بودند و بقیه اتاق‌ها برای افسران باقی گذاشته بودند. در مقابل در بیرونی، تعدادی پاسبان و مأمورین آگاهی ایستاده بودند و شب و روز کشیک می‌کشیدند. حدود سه ماه این وضع ادامه پیدا کرد تا اینکه چند شب پیش که در اتاق اندرونی خود خوابیده بودم و پاسی از نیمه شب گذشته بود در اثر صدای زیاد از خواب پریدم. گوش فرادادم، شنیدم در اتاقی که نصرت‌الدوله فیروز سکونت داشت، فعالیت‌های مشکوکی در جریان است. ساعت حدود دو نیمه شب بود. افرادی که مأمورین شهربانی و آگاهی بودند، در حیسات بیرونی ما در حال رفت و آمد بودند. گاهی آهسته یا یکدیگر صحبت می‌کردند و زمانی هم صدایی شبیه به فریاد ضعیفی به گوش رسید. بعد از آن سکوت سنگینی حکمفرما شد! معلوم شد که دیگر در آن اتاق فعالیت نمی‌شود، اما مأمورین در حیاط نزدیک اتاق نصرت‌الدوله فیروز، در حال رفت و آمد بودند و آهسته صحبت می‌کردند. سرانجام صبح شد و من خیلی زود از بستر خواب بلند شدم. دیدم که خاتم من هم بیدار است. گفتم خاتم شما دیشب بر خلاف شب‌های قبیل آن اتاق آمد و گفت شما دیشب سر و صدایی نشنیدید؟ خاتم بنده گفت چرا او این مسئله باعث شد که من تا صبح خواب به چشم نیابدم! ما مشغول صرف سبانه شدیم. در همان زمان ستوان یکم فولادی به اتاق آمد و گفت شما دیشب راحت نشنیدید؟ فرانس، برای فسادسازی علیه رژیم رضاخان، گفته می‌شود چندی پیش از بازداشت نصرت‌الدوله، جراید فرانسه مطالبی درباره دیکتاتوری رضاشاه و نصرت‌الملک مردم نوشته‌اند. در پی این واقعه رکن‌الدین مختاری رئیس وقت شهرنایی، انگشت اتهام را متوجه نصرت‌الدوله کرد که چنین اطلاعاتی را به دیپلماتی فرانسوی داده که مستأجرش بود و روابط گرمی با او داشت. اینچنین بود که یکسال

پس از توقیف وی و انتقالش به زندان سمنان، در دی ۱۳۱۶ خیر مرگش – که به عقیده بسیاری مشکوک به نظر می‌رسید– را به فرمانفرما دادند. فرمانفرما به نصرت‌الدوله پیش از دیگر فرزندانش علاقه داشت و مرگ او تأثیر بدی در روحه‌اش گذاشت. فشار دستگاه در جلوگیری از برگزاری مراسم تشییع و تحیم، اندوه فرمانفرما را دوچندان کرد. رضاشاه همچنین بازماندگان نصرت‌الدوله را مکلف کرد تا رشوه ۲۸هونری انگلستان به نصرت‌الدوله در عقد قرارداد ۱۹۱۹ را به دولت بازگردانند. فرمانفرما برای تأمین وجه درخواستی مقدار قابل توجهی از اموالش را بفروخت. در همان سال رضاشاه باغ‌شاه را نیز تصرف کرد. مرگ نصرت‌الدوله و ضبط اموال فرمانفرما از نسوی رضاشاه، او را ضعیف و ناتوان کرد و باعث شد در دو سال پایان عمر گوشه‌نشینی اختیار کند. عبدالحسین فرمانفرما سرانجام در ۳۰ آبان ۱۳۱۸، پس از دو سکنه مغزی پیاپی در سن ۷۰سالگی، در باغ ییلاقی خود واقع در رضوانیه شمیران درگذشت…».

■ **رضاخان به تمامی اموال عبدالحسین میرزا نظر داشت**

گفتیم که اموال و به‌ویژه املاک عبدالحسین میرزا، اشتباهی سوری یزدی‌بر رضاخان را برانگیخته بود. هم از این روی اقدام میرزا او توصیه می‌کردند که دست خود اموال مورد علاقه شاه را به او ببخشد و خود را با این زمین خوار وحشی درگیر نکند! میرم فیروز فرزند عبدالحسین میرزا اینگونه به شرح ماجرا پرداخته است:

«زمین‌های جغرافیاد، حوالی خط آهن به پدرم تعلق داشت. رضاشاه درصدد دستیابی به آنها بود. یک روز مقرر شد من آمد و گفت میرم، شاهزاده نزدیک است که از بین برد! آنها زمین‌ها را می‌گیرند و او بیوهه سرسختی می‌کند… برای چاره‌جویی، نزد محتمس السلطنه پدرشورهم رفتم و گفتم خانواده در شرف از بین رفتن هستند! او هم به دیدار فرمانفرما رفت و به او گفته بود که در افتاده‌ای؟ برو زمین‌ها را ببخش! او هم همین کار را کرد، ولی منوجه شدب به زمین‌های جغرافیاد قانع نیستند. شاه تصمیم گرفته بود که تمام زندگی‌اش را بگیرد. برادرم نصرت‌الدوله در یک سال آخر، جانب احتیاط را از دست داد. منزلش را برای اجاره به یک اروپایی واگذار کرد و با آنها رفت و آمد داشت و همین را مستمسک قرار دادند و به منزلش ریختند. در حین جست‌وجوی آنجا، دو قبضه تفنگ کهنه متعلق به پدرم را پیدا کردند و بر اثر همین جریان او را دستگیر و به سمنان تبعید کردند و سرانجام با آن وضع قبیح او را کشتند. شباهت زیادی بین مرگ سیدحسن مدرس و نصرت‌الدوله وجود دارد. همان سالی که مدرس را گرفتند، او را نیز دستگیر کردند و به همان شکلی که سید را کشتند، نصرت‌الدوله را هم مسموم کردند. من در حاکمه رکن‌الدین مختاری رئیس شهربانی وقت که بعد از رضاشاه و به درخواست مظفر فیروز (پسر نصرت‌الدوله) صورت گرفته و بسیار جالب بر گزار شد، شرکت کرده بودم. وی در اعتراضات خود اظهار داشت برای انجام مأموریت به سمنان عزیمت کرده بودم. یک لیوان آب زهر آلود به او دادیم، وقتی که دیدیم هنوز زنده است، او را خفه کردیم! در دست همان کاری که ما مدرس کرده بودند…».

نصرت‌الدوله فیروز در کنار تنی چند از همراهان رضاخان در سفر به مازندران